

ویرایش
دوم

جهانی شدن، سیاست و قدرت

جامعه شناسی سیاسی معاصر

نویسنده : کیت نش

مترجم : عاطفه دارابی

شناسنامه کتاب

جامعه شناسی سیاسی	عنوان کتاب:
معاصر	
کیت نش	مؤلف:
عاطفه دارابی	مترجم:
فائزه بابایی	ویراستار:
فائزه بابایی	صفحه آرای و طراحی جلد:
Contemporary	
political	عنوان انگلیسی کتاب:
sociology	

جامعه‌شناسی سیاسی معاصر

جهانی شدن، سیاست و قدرت

ویرایش دوم

کیت نش

انتشارات جان وایلی و پسران، آموزشی و بیولیتین

فهرست مطالب

پیشگفتار چاپ دوم..... ۶

۱. تغییر تعاریف سیاست و قدرت

۱,۱ نظریه مارکسیستی جامعه‌شناسی سیاسی ۱۰

۱,۲ نظریه وبری جامعه‌شناسی سیاسی..... ۱۳

۱,۳ نظریه دورکیمی جامعه‌شناسی سیاسی..... ۱۶

۱,۴ تعاریف فوکوی از قدرت و سیاست.....

۱۹

۱,۵ سیاست فرهنگی

۲۴

۲. سیاست در دنیای کوچک

۲,۱ تعاریف جهانی شدن..... ۳۴

۲,۲ تحول دولت و امپریالیسم

۴۴

۲,۳ آیا ما جهانی هستیم؟..... ۵۴

۳. جنبش‌های اجتماعی

۳,۱ نظریه بسیج منابع و فراتر از آن ۶۳

۳,۲ نظریه جنبش اجتماعی جدید: تعارض و فرهنگ..... ۷۲

۳,۳ تعریف "جنبش اجتماعی".....

۸۰

۳,۴ جنبش‌های اجتماعی جهانی ۸۳

۴. تابعیت

۴,۱ مارشال: شهروندی، طبقه اجتماعی و دولت..... ۹۰

۴,۲ شهروندی، ثروت و فقر..... ۹۳

۴,۳ شهروندی، جنسیت و تمایلات جنسی..... ۹۹

۴,۴ تابعیت، نژادپرستی و قومیت..... ۱۰۵

۴,۵ تابعیت پسا ملی؟ ۱۱۵

۵. جهانی شدن و دموکراسی

۵,۱ دموکراسی در بحران: احزاب سیاسی و انتخابات ۱۲۷

۵,۲ دموکراسی، حقوق بشر و نهادهای سیاسی بین‌المللی ۱۳۰

۵,۳ جامعه مدنی جهانی ۱۳۸

۵,۴ دموکراسی و سیاست فرهنگی ۱۴۹

***** هر گونه کپی برداری از کتاب یا بخشی از آن دارای پیگرد قانونی می‌باشد.**

پیشگفتار چاپ دوم

چاپ اول این کتاب که ده سال پیش منتشر شد، قبلاً با این عنوان "نبرد برای سیاتل" نوشته شده بود که مسائل مربوط به عدالت جهانی برای آگاهی عمومی را مطرح می‌کرد. آن قبل از مجمع اجتماعی جهانی؛ قبل از آب و هوای جهانی تغییر از مجادله علمی به واقعیت غیرقابل انکار منتقل شد. قبل از حمله به عراق به نام امنیت جهانی، سپس تهدید به عنوان "سلاح‌های کشتار جمعی" تخیلی بودن، آزادی و حقوق بشر نامیده شد. بنابراین بحران مالی جهانی که منجر به ملی شدن بانک‌ها در انگلستان و جاهای دیگر شده است و درباره خطرات بازار آزاد مباحثی مطرح شد.

اگرچه شهروندی به عنوان شاخه‌ای از مطالعات جامعه‌شناختی به خوبی تثبیت شده است. مسائل مربوط به دموکراسی و جهانی شدن در سطح ملی و بین‌المللی وجود دارد. این کتاب درباره دولت بین‌المللی مباحثی را مطرح می‌کند. از جمله، نئولیبرالیسم، ثروت، و فقر؛ تداوم دوام چندفرهنگی؛ سوالات مستمر شهروندی پسا ملی؛ و استراتژی‌های مشخصی که توسط جنبش‌های اجتماعی جهانی برای دموکراتیزه کردن حکومت جهانی ایجاد شده است. علاوه بر این، در این کتاب سعی کرده‌ام به موضوعاتی بپردازم که در چاپ اول این کتاب هرگز به آنها نپرداختم، که در این کتاب درباره امکانات جدید رسانه‌های جهانی، از جمله استفاده فعالان از فناوری‌های رسانه‌ای جدید و اهمیت روزافزون حقوق بشر می‌پردازم.

در این کتاب اصلاحات زیادی را انجام داده‌ام و به دلیل زیاد بودن مطالب، مجبور شدم تعدادی از آنها را حذف کنم. من سعی کرده‌ام که مباحثی درباره مدرنیته، پست مدرنیته و پست مدرنیسم را مطرح نکنم و مانند ده سال پیش دیگر جامعه‌شناسان به آن توجه نمی‌کنند. در این کتاب سؤالاتی مربوط به سرمایه داری و امپریالیسم، نابرابری، حاکمیت دولت و حقوق جهانی بشر مطرح شد. اگرچه امروزه یادگیری به روش‌های کاملاً متفاوت، هر چند هیجان‌انگیز، دیگر کافی نیست. البته برنامه‌های سیاسی انتزاعی کار مناسبی برای جامعه‌شناسی نیست، قصد داریم تغییراتی که کنشگران اجتماعی در جامعه ایجاد کرده‌اند را بررسی کنیم اما جنبش‌ها، رویدادها و پروژه‌های چالش برانگیز جهانی شدن اینگونه نیستند. در فصل ۵ قصد دارم در مورد پروژه‌های عینی دموکراسی بحث کنم.

سعی کردم عقاید من را نسبت به سیاست فرهنگی و دولت عوض کنم. اگرچه در گذشته فکر می‌کردم، «سیاست فرهنگی» شامل رقابت در تمام ساختارها و محیط‌های اجتماعی است، اما اکنون متوجه شده‌ام که دولت در جامعه از اهمیت زیادی برخوردار است. در دهه ۱۹۹۰، بیشتر تحت تأثیر دیدگاه‌های فوکویی و رویکردهای دیگر قرار گرفتم، که اکنون تصور می‌کنم که آنها دیگر به دولت مرتبط نیستند. نظریه‌ی سیاست فرهنگی تأثیراتی را بر جنبش‌های اجتماعی می‌گذارد، اکنون، آنها امتیازات خاص دولت‌ها نادیده می‌گیرند، دولت این توانایی را دارد که آن قوانین را وضع و اجرا کند. همچنین دولت در پروژه‌های جهانی شدن نئولیبرال فعالیت دارد. درباره‌ی نظریه سیاست فرهنگی مباحثی را مطرح کرده‌ام. همچنین مطالب زیادی را درباره جامعه‌شناسی فرهنگی آمریکا آموخته‌ام. الکساندر مباحثی را درباره حوزه مدنی مطرح کرده است. فصل ۱ در رابطه با سنت دورکیمی جامعه‌شناسی سیاسی است.

این نسخه کتاب در رابطه با دموکراسی‌های لیبرال سرمایه داری پیشرفته آمریکای شمالی، اروپا و استرالیا (که من گاهی اوقات به طور خلاصه به عنوان "غرب" از آنها یاد می‌کنم) می‌پردازد (چاکرabortی ۲۰۰۷). همه نوع مسائل و سوالات را بیان می‌کند، مسائل شهروندی و نظریه‌های جنبش اجتماعی در رابطه با دولت‌های خاص توسعه می‌یابد. من در این کتاب پیرو نظریه جنبش‌های اجتماعی جهانی پیشرفته هستم: فمینیسم، محیط زیست، و جنبش عدالت‌خواهی جهانی، همگی مسئولیت فراملی دارند و شبکه‌هایی در ساختارهای اجتماعی ایجاد شده است. زندگی که مردم را در آن سوی مرزها تحت تأثیر قرار می‌دهد. علاوه بر این، سعی کرده‌ام به سیاست جغرافیایی هم بپردازم. او معتقد است که نوشتن، خواندن، مطالعه و بحث کردن خود نوعی سیاست فرهنگی هستند. در این سعی کرده‌ام به

پیوندها و وابستگی‌های متقابل جنبش‌ها، ساختارها، کنش‌ها و رویدادها در سراسر کتاب توجه کنم. ممکن است فرآیندهای ساختاری با آن مشارکت داشته باشند. در این کتاب قصد دارم از افرادی که در ده سال گذشته از آنها مطالبی را آموخته‌ام تشکر کنم: سوکی علی، جفری الکساندر، لس بک، کلایو بارنت، آلیس بلوخ، کرستن کمپیل، لیلی چولیارکی، نیک کولدری، نونیکا داتا، ماری دمبور، ناتالی فنتون، الیزا فیاکادوری، آن ماری فورتیه، نانسی فریزر، مونیکا گرکو، دیوید هانسن میلر، کلر همینگز، مادلین کندی مک فوی، جورج لاوسون، کوین مک‌دونالد، جنی موندی، لارنس پاولی، شانتا پیلای، اونی پیلای، نورته مارس، مانورنجان موهانتی، زی نش، آن فیلیپس، آلن اسکات، آنا ماری اسمیت، نیک استیونسون، جان استریت، روبرتا ساساتلی، آلبرتو توسکانو، فران تونکیس و نیل واشبورن.

فصل ۱

تعاریف سیاست و قدرت

باراک اوباما به عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده انتخاب شد، آن یک رویداد رسانه‌ای جهانی بود که در سراسر جهان مطرح شد. در انتخابات، حامیان او می‌ترسیدند که رئیس‌جمهور شدن امکان‌پذیر نباشد، به نظر می‌رسد آمریکایی‌ها موافق هستند که بحران‌های اقتصادی و سیاسی تغییر کند، بسیاری از سفیدپوستان آمریکایی نمی‌توانند به یک سیاهپوست با نام خارجی رای دهند. نژادپرستان با سیاه‌پوستان از زمان جنبش حقوق مدنی در دهه ۱۹۵۰ ارتباط دارند، و سفیدپوستان در ایالات متحده نقش مهمی دارند. همچنین اوباما خود را به عنوان شهرنشین، باهوش به مردم معرفی می‌کند.

بنابراین، انتخاب اوباما فرصتی برای آمریکایی‌ها است، در حالی که ممکن بود حرص و طمع آنان در "جنگ" تا حدودی خدشه‌دار شود، اما همچنان آنان نسبت به آن امیدوار بودند. بسیاری از افراد از ریاست جمهوری اوباما خوشحال شدند و مردم در سراسر جهان از او استقبال کردند. اکنون سیاست خارجی آمریکا همکاری بیشتری با جنبش‌های اجتماعی خواهند داشت. پس از انتخابات، گرافیتی را در پارکی در شرق لندن دیدم که آن را توسط ریاست جمهوری اوباما می‌شناسند: «آمریکایی ستیزی توطئه‌ای افراطی است.

بنابراین، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر با سیاست فرهنگی ارتباط شایانی دارد و آن را می‌توان به عنوان «سیاست» نامید. از دیدگاه آنان، این رویدادها برای کسانی که به آن عمل می‌کنند اهمیت فراوانی دارد. آن ممکن است از نظر محتوا و سبک "سیاسی" محسوب می‌شود. فرآیندهای سیاسی در این زمینه بسیار دور از کنترل سیاستمداران حرفه‌ای و کارشناسان روابط عمومی است. اما جامعه‌شناسی سیاسی معاصر به طور وسیع‌تری به سیاست فرهنگی می‌پردازد: اگرچه احزاب سیاسی و دولت در سیاست فرهنگی به ما کمک می‌کند تا درباره روابط و هویت‌های اجتماعی مفاهیمی را متوجه شویم.

آنها بر این باور هستند که موضوع جامعه‌شناسی سیاسی برای اخیراً نیست. بنابراین، جامعه‌شناسی سیاسی هرگز به عنوان حوزه‌ای از پژوهش به راحتی قابل تشخیص نبوده است. با این حال، آن با دولت و جامعه ارتباط دارد. جامعه‌شناسی سیاسی به "سیاست اجتماعی" توجه زیادی دارند، آنها معتقدند که چگونه سیاست ممکن است توسط رویدادهای دیگر در جامعه شکل بگیرد آن عرصه سیاسی کنشگران را مستقل از سایر اتفاقات یک جامعه می‌داند. آن عرصه به عنوان نهادهای اجتماعی «شناخته می‌شوند (اوروم، ۱۹۸۳: ۱). جامعه‌شناسان سیاسی ممکن است علاقه مند به قدرت در همه روابط اجتماعی باشند و سیاست به عنوان فعالیتی در نهادهای اجتماعی انجام می‌شود. با این حال، گاهی اوقات به چنین رویکردی اشاره کرده اند، جامعه‌شناسی مدرن در «جامعه» مشارکت زیادی دارد. تأثیرگذارترین تعریف قدرت در جامعه‌شناسی، تعریف ماکس وبر است: قدرت عبارت است از «تعدادی از افراد برای رسیدن به آرمان خود در یک کنش جمعی شرکت می‌کنند». بر اساس این تعریف، قدرت می‌تواند بعد از هر رابطه اجتماعی باشد و نیازی نیست که سیاست به عنوان یک فعالیت تخصصی در یک نهاد خاص اعمال می‌شود. اما در واقع، وبر، مانند دیگران، به دولت اهمیت می‌دهد که می‌تواند از زور در جامعه استفاده کند. همانطور که داوز و هیوز استدلال می‌کنند جامعه‌شناسی سیاسی، هیچ استدلال قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که چرا این رشته به نهادهای دولتی اهمیت می‌دهند، اما در واقع، جامعه‌شناسان سیاسی به شیوه‌هایی که جامعه بر دولت تأثیر گذاشته است توجه می‌کنند. (دوز و هیوز، ۱۹۷۲: ۷).

با این حال، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر استدلال می‌کند که، چنین رویکردی ناقص است. در مرحله اول، جهانی شدن اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به این معناست دولت می‌تواند اقداماتی را انجام دهد. اگرچه اقداماتی که توسط دولت انجام می‌شود اغلب بسیار مؤثر هستند. اکنون اقدامات دولت توسط نهادها صورت می‌گیرد و کنشگران در این رابطه قصد دارند با آن دولت‌ها همکاری می‌کنند. در عین حال، تشکلهای طبقاتی که به وسیله‌ی احزاب سیاسی ملی شکل گرفته بود اکنون پراکنده شده‌اند. بنابراین، ارزش‌ها و سبک‌های زندگی در رسانه‌های جمعی و جوامع پایدار با آن پیوند متقابلی دارد، به همین دلیل است که هویت‌های اجتماعی سیاسی شده‌اند. در این زمینه، جنبش‌ها و شبکه‌های اجتماعی در احزاب و هویت‌های غیرطبقه‌ای مانند جنسیت، قومیت متفاوت هستند، آنها توانستند شکل و محتوای سیاست را تغییر دهند. اگر بخواهیم تغییراتی را در روابط اجتماعی معاصر، ایجاد کنیم به تعاریف گسترده‌تری از قدرت و سیاست برای شکل‌گیری، و دگرگونی هویت‌ها و نهادها در سراسر حوزه‌های اجتماعی نیاز است.

با این حال، تغییرات تجربی برای ایجاد آن کافی نخواهد بود در صورتی که ابزارهای نظری جدیدی وجود نداشته باشد می‌توانیم از آنها در جامعه‌شناسی سیاسی استفاده کنیم. آنها سعی می‌کنند که در جامعه‌شناسی سیاسی تغییراتی را ایجاد کنند که سیاست به‌عنوان پتانسیل در تجربه‌های اجتماعی شناخته شود. از این نظر است که جامعه‌شناسی سیاسی معاصر به سیاست فرهنگی می‌پردازد که ممکن است منجر به دگرگونی هویت‌ها و ساختارهای اجتماعی شود. در سه بخش بعدی این فصل، می‌خواهم درباره جامعه‌شناسی سیاسی بپردازم اینکه آن چگونه از طریق مطالعه کار «پدران بنیانگذار»، مارکس، وبر و دورکیم توسعه یافته است. سپس در رابطه با «تحلیل قدرت» خواهیم پرداخت، بنابراین میشل فوکو، تأثیرگذارترین متفکر در توسعه جامعه‌شناسی سیاسی معاصر است. او قصد دارند که قدرت را به عنوان مهم‌ترین نظریه جامعه‌شناسی سیاسی معاصر معرفی کند و در رابطه با مفهوم «سیاست فرهنگی» مباحثی را مطرح خواهد کرد. در نهایت، یک طرح کلی از فصل‌های بعدی ارائه خواهد شد که نشان می‌دهد چگونه هر یک با موضوع خاصی در جامعه‌شناسی سیاسی معاصر سروکار دارند.

۱،۱ نظریه مارکسیستی جامعه‌شناسی سیاسی

آنها بر این باورند که دولت نقش مهمی در نظریه مارکسیستی سرمایه‌داری دارد. مارکس استدلال می‌کند که او با سرمایه‌داری در سطح اقتصادی مشارکت دارد. در واقع، آدام پرژورسکی معتقد است که نظریه سرمایه‌داری به عنوان یک نظام اقتصادی گسترش یافته است. او معتقد است که در تولید و مبادله، جایی برای نظریه پردازی دولت وجود ندارد. اگرچه این یک دیدگاه افراطی است، بر اساس نظریه مارکس، نئومارکسیست‌ها به ایدئولوژی و سیاست اهمیت زیادی می‌دهند، بدون اینکه از تعهد نظری مارکسیستی در طبقات اقتصادی صرف نظر شوند.

ریشه‌های نظریه‌پردازی‌های مارکسیستی بعدی درباره قدرت سیاسی به‌عنوان ترجمه‌ای از قدرت اقتصادی متمرکز در دولت مدرن، قبلاً در نوشته‌های مارکس وجود دارد. اگرچه مارکس تئوری کاملاً توسعه‌یافته‌ای درباره دولت نداشت، اما در طول نوشته‌هایش آن را به طرق مختلف مورد بحث قرار داد.

نظریه‌پردازی‌های مارکسیستی درباره قدرت سیاسی است که به‌عنوان قدرت اقتصادی در دولت مدرن معرفی شده است، قبلاً در نوشته‌های مارکس وجود داشت. اگرچه نظریه مارکس مطالبی درباره دولت ننوشت بود، اما در طول نوشته‌هایش آن را به طرق مختلف مورد بحث قرار داد. در این فصل قصد داریم درباره طبقه بندی دانلوی و او لیری (۱۹۸۷) در سه موضوع متفاوت نظریه مارکس را بررسی کنیم. در مورد اینکه چگونه به نظام سرمایه‌داری کمک می‌کند تا بتوانند به روش‌های مختلف قدرت اقتصادی بورژوازی خود را توسعه بدهند آن توسط نظریه پردازان نئومارکسیست انجام شد (دانلیوی و او لیری، ۱۹۸۷: ۲۰۹). مقامات طبقه کارگر را سرزنش می‌کنند. «مجری دولت مدرن» فقط «کمیته ای برای اداره امور کل بورژوازی» است (مارکس، ۱۹۷۷: ۲۲۳). اولاً در این مدل، قدرت اقتصادی به قدرت سیاسی تبدیل شد، به این معنی که بورژوازی بر طبقات فرودست از طریق دولت لیبرال حکومت می‌کند. دوماً، مارکس در نوشته‌های تجربی‌تر خود، مدل متفاوتی از دولت را پیشنهاد کرد (دانلوی و او لیری، ۱۹۸۷: ۲۱۰). او

در «هجدهمین برومر لویی بناپارت»، دولت مدرن را به گونه‌ای متفاوت شرح می‌دهد. دولت مدرن می‌تواند در لحظات استثنایی، از بورژوازی حمایت کند، ممکن است آن قدرت بورژوازی محدود کند (مارکس، ۱۹۹۲). با این حال، "قدرت دولتی در هوا معلق نیست"؛ آنها فقط به منافع طبقاتی در سطح سیاسی نظارت دارند (مارکس، ۱۹۹۲: ۲۳۷). بنابراین، آنها معتقدند که استقلال نسبی دولت مدرن، ممکن است قدرت اقتصادی را به قدرت سیاسی تبدیل کند، زیرا آن به حمایت مادی نیاز دارد. سوماً، مارکس در کار اقتصادی تصمیم گرفت، مدل سومی از دولت را هم پیشنهاد کند: در نسخه ۳ سرمایه در این دیدگاه توسعه یافته است. دستگاه دولتی، دولت و اشکال قانونی به منظور بهبود شرایط سرمایه عمل می‌کنند، صرف نظر از اینکه بورژوازی چگونه نهادهای دولتی را مدیریت می‌کنند (دانیلوی و او لیری، ۱۹۸۷: ۲۱۰). اگرچه دولت، به قدرت سیاسی بی‌اهمیت است. دولت تنها پدیده‌ای از منطق اقتصادی نظام سرمایه داری است که در هر نهاد اجتماعی و سیاسی به نفع اقتصاد عمل می‌کند.

پس از مرگ مارکس، این مدل اقتصادی سرمایه داری با ارتدوکس مارکسیستی تعامل داشت. اگرچه مارکسیست‌ها از دولت در سرمایه داری حمایت می‌کردند، نظریه پردازان مانند کائوتسکی و پلخانف، قصد داشتند نظریه مارکسیسم به عنوان یک علم دقیق معرفی کنند. بنابراین، روبنا سیاسی، ایدئولوژیکی و فرهنگی تا نشأت‌های پایه اقتصادی را توانستند کاهش دهند (تیلور، ۱۹۹۵: ۲۴۹۵۲). در سال‌های اخیر نظریه پردازان قدرت سیاسی در سطح دولت مستقل از قدرت اقتصادی می‌دانند.

نئومارکسیسم

آنتونیو گرامشی که در دهه ۱۹۲۰ استدلال می‌کند، او اولین مارکسیستی بود که ساختارهای ایدئولوژیک و سیاسی را مستقل از پایه اقتصادی معرفی کرد. او تأثیر عمده‌ای بر سایر نئوها گذاشت. اگرچه مارکسیست‌هایی مانند لوئیس آلتوسر، واژه کلیدی برای گرامشی «هژمونی» است که برخی از فراکسیون‌های طبقاتی را با آن متحد می‌کند، و قصد دارد رضایت دیگران را برای حکومت خود جلب می‌کند، و همچنین شیوه‌ای است که از طریق آن این حاکمیت در حالت پایدار حفظ می‌شود. (گرامشی، ۱۹۷۱؛ سیمون، ۱۹۸۲). از نظر دانیلوی و او لیری، گرامشی نظریه‌ای برای داوری دولت است: دولت از قدرت خود در مبارزه استفاده می‌کند. بنابراین، گرامشی، قدرت دولتی را در اختیار نمی‌گیرد (لاکلاو و موفه، ۱۹۸۵: ۶۹). با این حال، گرامشی است در مارکسیسم دولت را به عنوان نهادی می‌شناسد که سیاست توسط آن صورت می‌گیرد. به عقیده گرامشی، هژمونی ابتدا در جامعه مدنی ایجاد شد. او بر این باور است که همه روابط جامعه مدنی شامل مسائل قدرت و مبارزه است. از این نظر، او تأثیر مهمی بر جامعه‌شناسی سیاسی و سیاست فرهنگی داشته است و از نظریه استوارت هال در مطالعات فرهنگی استفاده کرده است (مورلی و چن، ۱۹۹۶).

بنابراین گرامشی، مانند آلتوسر، ایدئولوژی را اعمالی می‌داند و هر دو متفکر، از طریق ایدئولوژی توانستند به تجربه و رابطه ما با جهان کمک کنند. از نظر گرامشی، سوژه‌ها لزوماً سوژه‌های طبقاتی نیستند، بلکه آرمان‌های سیاسی جمعی هستند. او معتقد است که این ایده‌ها و ارزش‌ها مختلف به منظور جذب گروه‌های مختلف مطرح می‌شود.

او به عنوان یک مارکسیست به این باور بود که مبارزه ایدئولوژیک مبتنی بر مبارزه طبقاتی است؛ بنابراین، او استدلال کرد که باید یک اصل یکسان در شکل‌گیری هژمونیک وجود داشته باشد و این فقط توسط یک طبقه اقتصادی بنیادی ارائه می‌شود. او در این فصل اشاره می‌کند، سیاست اقتصاد خود خارج از هژمونی است. بنابراین، مارکسیست‌ها کاری جز مشخص کردن جهات ندارند که اقتصاد در آن در حال حرکت است؛ مداخله سیاسی یا مبارزه طبقاتی در این حوزه ای وجود ندارد؛ برای مارکسیست‌ها، اقتصاد اهمیت فراوانی دارد. اگرچه گرامشی محدودیت‌هایی را در دامنه سیاست ایجاد کرد و از این جهت نظم اجتماعی برای بنیان‌گذاری و اعتراض ضروری است. مدل گرامشی از این جهت محدود می‌شود که سیاست ریشه در مبارزه طبقاتی دارد و جنبش‌های اجتماعی امکانات کافی در جنسیت، نژاد، سیاست‌های جنسی، محیط زیست و غیره ندارد.

اگرچه آلتوسر در این فصل اشاره می‌کند که پروژه او برای نجات مارکسیسم از اکونومیسم بود، اکونومیسم قابل اجتناب نیست. آلتوسر معتقد بود که دولت باید مستقل از پایه اقتصادی باشد. با این حال، ساختارهای سیاسی قوانین خاص خود را دارند، اما بحثی از تضاد طبقاتی در این سطح وجود ندارد. دولت به طور کامل در سرمایه‌داری مشارکت دارد (دانلوی و او لیری، ۱۹۸۷: ۲۵۵). آلتوسر بر این باور است که، دولت در اقتصادی مستقل عمل می‌کند، بعلاوه، این شیوه‌های در سرمایه‌داری ایجاد می‌کند که دولت شرایط وجودی خود را اصلاح کند، بین سطوح اقتصادی و سیاسی یک تصمیم متقابل وجود دارد. بنابراین اقتصاد توسط امر سیاسی شکل می‌گیرد (آلتوسر، ۱۹۷۱).

نظریه آلتوسر درباره دولت کارکردگرایانه است که مورد انتقاد قرار گرفت. در واقع، اصطلاح «استقلال نسبی» بسیار کمرنگ است. او معتقد است اگر استقلال نسبی است، استقلالی هم اصلاً وجود ندارد. همانطور که پل هرست استدلال می‌کند، آلتوسر در این زمینه سوالی را مطرح می‌کند اینکه «چگونه ممکن است روابط اجتماعی سرمایه‌داری وجود داشته باشد؟ زیرا هیچ پاسخی برای این پرسش وجود ندارد. آلتوسر در جست و جوی علل این وضعیت موجود است که توضیح آن پس از آن صورت می‌گیرد و وجود آنها را ضروری می‌داند. در واقع، او در این فصل اشاره می‌کند که آنها عواقبی را ایجاد می‌کند. در نتیجه هرست بر این باور است که استقلال نسبی دولت جدی است و نمی‌توان این امر سیاسی را به امر اقتصادی تبدیل کرد؛ بنابراین، طبقات اجتماعی در سیاست تأثیرات شایانی می‌گذارند.

در واقع، نظریه آلتوسر تحت تأثیر مسائل ایدئولوژی بود. آلتوسر دولت در نهادهای پلیس و ارتش سرزنش می‌کند، او به وسیله ایدئولوژی در نهادهای دولتی کار می‌کند. او، ترکیبی از نهادهای دولتی و خصوصی، از جمله نهادهای آموزش، خانواده، اتحادیه‌های کارگری و مذهب را ایجاد کرده است. آلتوسر جامعه را مجموعه‌ای از ساختارها می‌داند که هر کدام پویایی خاص خود را دارند. کارکرد ایدئولوژی این است که افراد به سوژه‌هایی تبدیل شوند که در موقعیت‌های شکل گرفته با آن ساختارها مطابقت داشته باشند. اگرچه این ایدئولوژی متشکل از "بازنمایی‌ها" "تصاویر، اسطوره‌ها، ایده‌ها یا مفاهیم" است، اما او معتقد است که ایدئولوژی مانند یک رابطه ناخودآگاه در جهان است که در اعمال اجتماعی مانند مناسک مذهبی، سیاسی، جلسات و غیره زندگی می‌کند. (آلتوسر، ۱۹۷۱: ۳۹۴۴). نظریه ایدئولوژی آلتوسر از مفهوم مارکسیستی «آگاهی کاذب» اجتناب می‌کند، که در آن مردم از نظام سرمایه‌داری فریب می‌خورند،

زیرا او اصلاً ایدئولوژی را آگاهی نمی‌داند. به نظر او، ایدئولوژی مادی است و شامل تجربیاتی است که در زندگی اجتماعی صورت گرفته است. با این حال، ایدئولوژی شامل درجه‌ای از رمز و راز است که سوژه‌ها رابطه‌ای خیالی با شرایط واقعی دارند (بارت، ۱۹۹۱: فصل ۵).

اگرچه نظریه آلتوسر بر ایدئولوژی تأثیراتی می‌گذارد و او آن را به‌عنوان یک امر عملی به جای ایده‌ها و باورهای آگاهانه و وسیله‌ای برای کنترل اجتماعی می‌داند. در بخش ۱،۵ به این نکته دوباره اشاره خواهیم کرد، و در مورد سیاست فرهنگی بحث خواهیم کرد. با این حال، معرفت‌شناسی مارکسیستی بر این باور است که سوژه‌ها به طور سیستماتیک واقعیت را نادرست معرفی می‌کنند. آلتوسر معتقد بود که مارکسیسم علمی "باز" و "ضد شهود" است، جایی که ایدئولوژی "بسته" است. (بنتون، ۱۹۹۴: ۴۵-۹). این ممکن است مشکلاتی را ایجاد کند، زیرا از نظر مارکسیسم غیر مؤمنان ممکن است، با اختلافات جناحی درگیر شوند. علاوه بر بین علم و ایدئولوژی اختلافاتی وجود دارد، او پیرو کار توماس کوهن (۱۹۷۰) در مورد علم است.

۱،۲ نظریه وبری جامعه‌شناسی سیاسی

استقلال امر سیاسی در سطح دولت است و جامعه‌شناسی سیاسی وبر نقش مهمی را در جامعه ایفا می‌کند. در واقع، نظریه وبر یک نظریه ضد مارکسیستی است که فقط در مورد استقلال دولت و اهمیت سیاست لیبرال دمکراتیک می‌پردازد. وبر به عنوان یک لیبرال به دفاع از آزادی فردی متعهد است، که در مدرنیته آن را در معرض تهدید قرار داد. از نظر او، ابزارهای اداره در دولت و سرمایه داری را مهم می‌دانست.

همانطور که در بالا مشاهده کردید، وبر قدرت را به گونه‌ای تعریف کرد که ممکن است در همه روابط اجتماعی وجود داشته باشد. در واقع، تعریف او از سیاست نیز بسیار گسترده است: «[آن] شامل هر نوع رهبری مستقلی در عمل است». بنابراین، وبر دولت را قدرتمندترین نهاد در جامعه مدرن می‌داند، و او معتقد است که سیاست شامل «تلاش برای تقسیم قدرت یا تلاش برای تأثیرگذاری بر توزیع قدرت، چه در بین ایالت‌ها یا در میان گروه‌های یک دولت است». دیوید هلد در این فصل اشاره می‌کند، که وبر دولت مدرن را یک ملت می‌داند که با سایر دولت‌ها رقابت می‌کند (۱۹۸۷: ۱۵۰). بنابراین، جامعه‌شناسی وبری در رابطه با مارکسیسم مباحثی را مطرح می‌کند.

بنابراین، وبر استدلال می‌کند که دولت در مدرنیته قدرت خود را از طریق اراده یک پادشاه مطلقه بدست می‌آورد. او از کنترل وسایل محروم است. مقامات در بوروکراسی‌های مدرن و منطقی هیچ کنترلی بر آنچه انجام می‌دهند ندارند، زیرا از قوانین و شیوه‌های بوروکراسی در زندگی خودشان استفاده می‌کنند و فعالیت‌ها و تصمیمات افرادی را که در آنها کار می‌کنند به وظایف دفاتری محدود می‌شود. به همین دلیل بیشتر افراد در جوامع مدرن باید در آن زندگی و کار کنند، زیرا آن‌ها تنها توسط کسانی که در بخش اداری کار می‌کنند، بلکه توسط کسانی که تحت اداره هستند تأثیر می‌گذارند. بنابراین، بوروکراسی برای مدیریت جوامع متنوع اقتصادی و سیاسی است. به همین دلیل است که رویای سوسیالیستی مبنی بر این است که دولت از قدرت خود در مالکیت ابزار محروم خواهد شد، برای وبر آن شبیه

یک کابوس است: از بین بردن مالکیت خصوصی، قدرت دولت را افزایش می‌دهد. هیچ قدرت متقابلی در بازار وجود نخواهد داشت و مدیریت اقتصاد به طور کامل تحت کنترل بوروکرات‌ها است (هلد، ۱۹۸۷: ۱۵۰۴).

اگرچه وبر خود را یک دانشمند علوم اجتماعی بی‌طرف می‌داند. او نگران تحلیل دموکراسی است که در جوامع مدرن وجود دارد، او استدلال می‌کند که آرمان دموکراسی مشارکتی را نمی‌توان در جوامع پیچیده اجرا کرد. با این حال، دموکراسی ممکن است تنها راهی باشد که قدرت بوروکراتیک مدرن را ضعیف کند. با این حال، مدیریت نخبگانی که باید جوامع مدرن را اداره کنند، نمی‌توانند پاسخگوی جامعه باشد. از نظر او دموکراسی نقش مهمی دارد، زیرا انتخابات زمینه‌های آزمایشی را برای رهبران کاریزماتیک فراهم می‌کند که سپس به آنها داده می‌شود. چنین رهبرانی تنها شانس غلبه بر ماشین‌های بوروکراتیک را دارند (گیدنز، ۱۹۷۲: ۳۸۹). دموکراسی به این دلیل مهم است که از مردم در این زمینه حمایت می‌کند (هلد، ۱۹۸۷: ۱۵۴۶۰). از نظر وبر، دموکراسی برای حکومت مردم استفاده می‌شود.

از دیدگاه وبر، بین نظریه‌های کثرت‌گرا و دیدگاه وبر پیوند متقابلی وجود دارد. او از منابع قدرت و دیدگاه نخبگان در این زمینه زیاد استفاده نمی‌کند، اما می‌تواند گروه‌های سازمان‌یافته در فرآیند سیاسی به چالش بکشد (هلد، ۱۹۸۷: ۱۸۷). با این حال، ممکن است دیدگاه وبر در رابطه با قدرت و سیاست در جامعه‌شناختی مشکل‌ساز باشد. وبر معتقد است که دموکراسی به عنوان راهی برای کاهش قدرت بوروکراسی است، و در آن آزادی فردی به شدت توسط مدیریت غیرشخصی محدود می‌شود (وبر، ۱۹۴۸: ۱۲۸). بیشتر مردم نسبت به مسائل سیاسی بی‌علاقه و ناآگاه هستند. بدون شک شیوه‌های بلندمدتی در بی‌علاقگی نسبت به مسائل سیاسی حزب وجود دارد. در لیبرال غربی دموکراسی‌هایی که از رای خود استفاده می‌کنند جمعیت‌شان ممکن است کاهش یابد. با این وجود، اگر سیاست به طور گسترده‌تری تعریف شود، ممکن است افراد در آن به صورت فعال مشارکت کنند و روابط اجتماعی اطلاع‌کنند. او توانست اصطلاحات جامعه‌شناسی سیاسی را شناسایی کند.

نظریه پردازان نخبگان

نظریه پردازان نخبگان به این سوال توجه دارند که چگونه و چرا یک اقلیت باید بر جامعه حکومت کند، که آن را در هر جامعه‌ای اجتناب‌ناپذیر می‌داند. نظریه پردازان نخبگان سیاسی به این موضوع توجه زیادی دارند، بنابراین تصمیم‌گیرندگان در جامعه، قدرت را به عنوان گروهی منسجم و خودآگاه می‌دانند (پاری، ۱۹۶۹: ۱۳۴). نظریه نخبگان مدرن در جامعه‌شناسی سیاسی بسیار مفید بوده است. جوزف شومپیتر استدلال می‌کند که، نظریات میشلز در مورد احزاب سیاسی است. او بر نسل جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی ایالت متحده در حرفه‌ای شدن این رشته تأثیر گذاشت. براساس گفته‌های او (۱۹۹۳: ۲۸)، این تأثیر آنقدر زیاد بود که، دانشمندان علوم سیاسی در انتخابات شرکت کردند و سیاست به عنوان موضوع ارزشمند مطالعه می‌شناسند.

میشلز در جامعه‌شناسی سیاسی تجربی مسئول پویایی سیاست حزبی است. آن به "قانون آهنین الیگارش" معروف است و می‌گوید در جوامع مدرن، احزاب باید سازماندهی شوند. الیگارش بر این باور است، که آن توسط رهبران حزب

و بوروکراسی اداره می‌شود، و بخش عمده‌ای از اعضا ممکن است حذف شوند. میشلز مخالف این شیوه است، اگرچه آن را اجتناب‌ناپذیر می‌داند. او را به عنوان یک سوسیالیست می‌شناسند، و از این که احزاب این کارها را انجام می‌دهند، ناراحت بود بر خلاف وبر و شومپیتر به آرمان‌های دموکراتیک خود توجه نمی‌کنند، معتقد بود که احزاب بوروکراسی و سلسله‌مراتبی تنها وسیله‌ای هستند که می‌توان از طریق آن رهبری سیاسی در جوامع بزرگ را نشان داد.

شومپیتر توانست پایان نامه میشلز را توسعه دهد، از دیدگاه او دموکراسی چیزی جز رقابت بین احزاب سیاسی نیست و اعضای نخبه می‌توانند با آرا معامله کنند، همانطور که بازرگانان با کالاها معامله می‌کنند. آن روشی برای رسیدن به سیاست است. بنابراین، سیاستمداران منتخب و حرفه‌ای باید به وسیله‌ی بوروکراسی از مدیران خبره کمک بگیرند، زیرا ثبات نظام سیاسی به قضاوت نمایندگان منتخب نیازمند است.

وبری معتقد است که، نخبگان نهادی هستند که نظریه آنها توسط سی‌دبلیو میلز مطرح شده است. از نظر میلز، نخبگان ایالات متحده در قرن بیستم مانع جدی برای دموکراسی بودند. بنابراین او استدلال می‌کند که، در ایالات متحده قدرت نخبگان سه نهاد است که شامل: ارتش، شرکت‌ها، و سیاست است. ارتباطات بین آنها توسط تأسیسات جنگی از زمان جنگ جهانی دوم گسترش یافته است. این ارتباطات یک طرفه رسانه‌های جمعی توسط نخبگان شکل گرفته است، شهروندان عادی کنترلی بر زندگی خود ندارند (میلز، ۱۹۵۶).

اگرچه نظریه میلز به استدلال نظریه نخبگان مارکسیست شباهت دارد رالف میلیبند بر این عقیده است، سرمایه‌داران پیوندهای نزدیکی با رهبران نهادهای قدرتمند دارند مانند احزاب سیاسی، خدمات دولتی، رسانه‌ها و ارتش است (میلیبند، ۱۹۶۹). با این حال، تفاوت آنها در این است که میلز راضی نیست که نخبگان را به دلیل موقعیت طبقاتی اقتصادی و پیشینه اجتماعی با یکدیگر متحد باشند. البته مارکسیست‌ها معتقدند که نخبگان براساس منافع سرمایه‌داری با یکدیگر متحد شدند. با این حال، میلیبند و میلز به وضوح همگرایی وبری‌ها و مارکسیست‌ها را در مورد استقلال نسبی دولت آشکار می‌کند. بنابراین، میلیبند، مانند سایر نئومارکسیست‌ها، باید بتواند خود را از منافع فوری طبقه حاکم جدا کند تا بتواند منافع سرمایه‌داری را در بلندمدت فراهم کند (هلد، ۱۹۸۷: ۲۰۷). از دیدگاه میلز، نظرات و دیدگاه‌های نخبگان سیاسی اثربخشی خاصی بر دولت و جامعه دارند.

نخبگان در این فصل اشاره می‌کند که آثار شومپیتر نه تنها بر سیاست‌های انتخاباتی توجه می‌کنند، بلکه منجر به این شده است که آن را به عنوان یک دموکراسی کامل بشناسند. در واقع، جامعه‌شناسان سیاسی تجربی استدلال می‌کنند که این کارهای مفهومی و هنجاری اعتبار کمتری دارد (هلد، ۱۹۸۷: ۱۷۸-۸۵).

دیدگاه دولت از قدرت و سیاست با نظریه نخبگان مرتبط است و جامعه از جمعیتی منفعل، نادان و بی تفاوت تشکیل شده است: نخبگان بر این باورند که سیاست نقش مهمی در زندگی روزمره دارد. جامعه‌شناسان سیاسی معاصر با

نابرابری‌های در جامعه ایجاد کرده‌اند که هر یک از آنها ممکن است مشکلاتی را ایجاد کند. آنها معتقدند که عوامل اجتماعی منفعل هستند، به نظر می‌رسد که درگیر هویت و نهادهای زندگی هستند.

کثرت‌گرایی

نظریه پردازان کثرت‌گرایی تمایل دارند که شهروندان به صورت فعال در سیاست مشارکت داشته باشند. بنابراین کثرت‌گرایان استدلال می‌کنند که، سیاست نمی‌تواند بر دیگران تاثیری بگذارند، زیرا همه به منابع مختلف دسترسی دارند. علاوه بر این، آنها دولت را مجموعه‌ای از نهادهای متضاد می‌دانند. (اسمیت، ۱۹۹۵: ۲۱۱). به همین دلیل، آنها ترجیح می‌دهند که بر اساس حکومت تصمیم بگیرند. بنابراین در دموکراسی کمتر پیش می‌آید که جامعه‌ای بی‌تفاوت و ناشایستی به نظر و اداره نخبگان نیاز داشته باشد. سیاست دموکراتیک بر سیاست دولت نقش مهمی دارد، و فرآیندهای سیاسی در گروه‌های مختلف با یکدیگر تعامل دارند (دوز و هیوز، ۱۹۷۲: ۱۳۵).

بنابراین، نئوکثرت‌گرایان نخبگان و به ویژه نخبگان شرکتی نسبت به سایر گروه‌ها بر سیاست‌های دولت نفوذ بیشتری دارند. آنها بر این باورند که این ممکن است در فرآیندهای سیاسی اعمال نشود و ممکن است سایر گروه‌های ذینفع را محدود کند. (۱۹۸۷: ۲۰۲). به همین دلیل آنها بر این باورند که بین نئومارکسیسم، پلورالیسم و نظریه نخبگان سازگاری وجود دارد (مارش، ۱۹۹۵). با این حال، نئوکثرت‌گرایان با نظریه نخبگان موافق نیستند؛ آنها استدلال می‌کنند که نخبگان متحد نیستند و آنها هم نمی‌توانند برای پذیرش حکومت نخبگان، شهروندان را فریب دهند. (دوز و هیوز، ۱۹۷۲: ۱۳۸). اگرچه نئوکثرت‌گرایان مخالف داده‌های نئومارکسیست‌ها هستند؛ اگرچه کسب‌وکار ممکن است شیوه‌های دموکراتیک را تغییر دهد، اما این امر احتمالی است؛ بنابراین دولت توسط گروه خاصی از سرمایه‌داران صورت گرفته است.

اگرچه کثرت‌گرایان دیدگاه گسترده‌ای از سیاست در زندگی اجتماعی دارند، در نهایت دولت و جامعه‌شناسان سیاسی کلاسیک از سیاست تعریفی مشترک دارند. بنابراین گروه‌های ذینفع فقط در امور اجتماعی ایجاد می‌شود. اگرچه دولت با گروه‌های اجتماعی و غیرسیاسی در ارتباط هستند. آنها معتقدند که کثرت‌گرایان هیچ سیاستی خارج از دولت ندارد.

اگرچه دال قدرت را به عنوان یک رابطه واقع‌بینانه تعریف می‌کند، مانند A که به گونه‌ای که پاسخ‌های B را کنترل می‌کند. "این امر از یک کنشگر اجتماعی تشکیل شده است که دارای قدرتی است که می‌تواند این عملکردها را کنترل کند. همانطور که منتقدان اشاره کرده‌اند، آنها از ایده‌ها و روش‌هایی استفاده می‌کنند که ممکن است منجر به شکل‌گیری آن ساختارهای سیاسی شود (لوکس، ۱۹۷۴). در واقع، آنها سعی می‌کنند دغدغه‌های گروه‌های اجتماعی را درک کنند.

اگرچه کثرت‌گرایان منافع گروه‌های اجتماعی را نمی‌پذیرند، اما آنها ارزش زیادی برای شکل‌گیری و رقابت هویت‌های سیاسی در حوزه اجتماعی قائل هستند، آنها سعی می‌کنند منافع خود را در سطح دولت افزایش دهند. بنابراین، سیاست نمی‌تواند عدم تقارن قدرت بین گروه‌ها را بفهمد و از دهه ۱۹۶۰ جامعه‌مدنی توسط جنبش‌های اجتماعی جدید سیاسی شده‌اند. در واقع، کثرت‌گرایان از این تحول به شدت شگفت زده شدند (هلد، ۱۹۸۷: ۱۹۹-۲۰۰).

۱,۳ نظریه دورکیمی جامعه‌شناسی سیاسی

آثار دورکیم در جامعه‌شناسی سیاسی از جایگاه و تأثیری مشابه آثار مارکس و وبر برخوردار نبوده است. دورکیم معتقد است، دولت اهمیت کمی به نظم اجتماعی می‌دهد، که آن مشکل کلیدی جامعه‌شناسی است. دورکیم استدلال می‌کند که در فردگرایی ممکن است اعضای جوامع مدرن نسبت به یکدیگر احساس مسئولیت داشته باشند. دولت نقش مهمی در تأمین نظم اجتماعی ایفا می‌کند، اما می‌تواند این کار را از طریق همه اعضای جامعه انجام دهد (گیدنز، ۱۹۷۱: ۱۰۲؛ لوکس، ۱۹۷۳: ۶۶۸-۷۴). از نظر دورکیم، دولت قصد دارند جوامع مدرن را ایجاد کند تا به گسترش آزادی فردی کمک کند. او بر این باور است که نمادهای اجتماعی بیانگر باورها و ارزش‌ها در مراسم عمومی است و افراد را به سمت آن هدایت می‌کند و سعی دارد که رفتار آنها را محدود کند. دورکیم به طور معروف و شگفت‌انگیز، این حالت را به مغز تشبیه کرده است: "عملکرد اصلی آن تفکر است". جوامع مدرن را فقط می‌توان به «همبستگی ارگانیک» محدود کرد، که توسط افرادی که به یکدیگر وابسته هستند ایجاد می‌شود. نقش‌های اساسی آن عملکردهای جمعی جامعه است و ارزش زیادی برای حقوق افراد قائل هستند. بنابراین، همبستگی مکانیکی در جوامع این امکان را دارد که روابط اجتماعی در زندگی گسترش دهند. دولت قصد دارد در قانون و سیاست به نفع همه، این همبستگی‌ها را تقویت کنند (وگت، ۱۹۹۳).

هانس پیتر مولر در این فصل اشاره می‌کند، هدف جامعه‌شناسی سیاسی این است چگونگی دستیابی به همبستگی ارگانیک را نشان دهد. در واقع، دورکیم در قرن نوزدهم در فرانسه هنگام درگیری‌ها زندگی می‌کرد، او آن را به انتقال دشوار شرکت کشاورزی به یک جامعه سرمایه‌داری صنعتی نسبت داد (به مولر، ۱۹۹۳: ۹۵؛ لوکس، ۱۹۷۳ مراجعه کنید). اما دورکیم بیان می‌کند که هنجاری اجتماعی باید در جامعه فرانسه اصلاح شوند. این اصلاح برای ایجاد یک جامعه شایسته سالار بود: دورکیم ثروت موروثی را به عنوان تضعیف سطوح اساسی می‌داند که در قراردادهای قانونی، اقتصادهای مدرن به آن وابسته است (پارکین، ۱۹۹۲: فصل ۴). آن شامل تقویت انجمن‌های شغلی یا برای محافظت از افراد در برابر دولت است، اما مهم‌تر از همه آن برای پرورش منافع عمومی است. به عنوان مثال، دورکیم معتقد بود که افراد باید به اعضای انجمن‌های حرفه‌ای خود رأی دهند. او به افراد توصیه می‌کرد که فرد تا در مورد علایق مشترک خود با دیگران در گروه خود صحبت نکنند. انجمن‌ها جوامعی هستند که قصد دارند منافع شخصی را به نفع همگان تغییر دهند؛ اگرچه به نظر می‌رسد که دورکیم آن گروه‌ها را شبیه یک سازمان حقوق مدنی می‌داند. (نگاه کنید به کلادیس، ۲۰۰۵). به نظر می‌رسد که نظریه دورکیم با نظریه‌پردازان نخبه دموکراسی وجه اشتراکی دارد، زیرا او «شخصیت‌ها یا طبقات خاصی در جامعه» استخدام می‌کند. (پارکین، ۱۹۹۲: ۳۹).

دورکیم استدلال می‌کند که برابری ماهوی در جوامع مدرن باید افزایش یابد. در واقع، او پیشنهاد می‌کند که اصلاحات دموکراتیک، در نظریه دورکیم در جامعه جایی برای سیاست ندارد. از نظر دورکیم، درگیری‌های اجتماعی ذاتاً آسیب‌شناختی هستند، زیرا او معتقد است که هیچ گونه اختلاف نظر معتبری وجود ندارد: او استدلال می‌کند که در

هنجارهای فرهنگی باید سازگاری داشته باشد تا جامعه بتواند به طور هماهنگ کار کند، اگرچه جامعه‌شناسان می‌توانند شکل‌های خاصی از جامعه به وسیله‌ی آن هنجارها شناسایی کنند. به همین دلیل مارکس و وبر اختلافات اجتماعی را در جوامع مدرن ذاتی می‌دانند، دورکیم آن را «آسیب‌شناختی» می‌نامند، او توانست علم جامعه‌شناسی شرح دهد، آن قانونگذاری در جامعه‌شناسی دورکیم جایی برای سیاست ندارد، فقط از آن در اصلاحات اجتماعی علمی استفاده می‌کنند. اگرچه او معتقد است که سیاست امری احتمالی و جزئی است و آن برای جامعه‌ای که به درستی کار می‌کند غیر ضروری و در واقع ذاتاً غیراخلاقی است.

جامعه‌شناسی سیاسی نئو دورکیمیان

جامعه‌شناسی سیاسی نئو دورکیمی توسط نظریه دورکیم شکل گرفته است، افراد می‌توانند به وسیله آن تشریفات، اجراها افزایش دهند. این اثر، مسئله‌شناسی دورکیم در مورد مبنای اخلاقی انسجام اجتماعی، و شرایط فرهنگی دموکراسی و عدالت اجتماعی است. او در نهایت اهمیت سیاست را انکار می‌کند (همان‌طور که لوکس می‌گوید، دورکیم قصد دارد «هویت بین «عادی»، «ایده‌آل» در آثار اولیه‌اش ایجاد کند (لوکس، ۱۹۷۳). : ۱۷۷)، اگرچه نئو دورکیمی به حفظ همبستگی اهمیت فراوانی می‌دهد، قصد دارد تعاریف عدالت اجتماعی در جوامع معاصر گسترش دهد.

جفری الکساندر قصد دارد اثر بعدی خود را «حوزه مدنی» بنامد و دورکیم در این مورد استدلال می‌کند که اگرچه جوامع معاصر اومانیسم سکولار دگرگون شده است، ابعاد معنوی برای ایجاد همبستگی اجتماعی ضروری هستند. او استدلال می‌کند که در جامعه آمریکا با آن در ارتباط هستند، و دموکراسی باید از افراد، رویدادها و فعالیت‌های ضد دموکراتیک محافظت کند. با این حال، حوزه مدنی در کنار سایر حوزه‌ها در جوامع متمایز وجود دارد، که آنها از نظر فرهنگی جامعه جهانی شرح می‌دهند و تا حدی به صورت نهادی اجرا می‌شود». عضویت در حوزه مدنی بستگی به انگیزه افراد و رفتار دموکراتیک آنها دارد (عقلانی، معقول و واقع‌بینانه، و نه غیرمنطقی، یا غیرواقع‌بینانه) از روابط اجتماعی دموکراتیک (که باز، قابل اعتماد، صادق هستند) و نهادها (معقولانه، منطقی و واقعی) رفتار می‌کنند. هر چیزی یا هر کسی که به عنوان رکیک تعریف شود، آلوده‌کننده است، آن "در مرزهای جامعه مدنی به حاشیه رانده می‌شود، و حتی گاهی نابود می‌شود" (الکساندر و اسمیت، ۱۹۹۳: ۱۶۴). اگرچه حوزه مدنی را می‌توان گسترش داد تا گروه‌های طبقاتی و وضعیتی را که قبلاً حذف شده‌اند، مجدد در گروه‌هایی ضد دموکراسی، گسترش دهند. آنها تصمیم دارند از طریق کدهای فرهنگی آن را ایجاد کنند. کدهای حوزه مدنی ممکن است برای «تهاجم» به حوزه‌های غیر مدنی اقتصاد، دولت، خانواده و تعامل مذهبی استفاده شوند. اسکندر به جنبش‌های اجتماعی توجه زیادی دارد، او تصمیم دارد از زبان جامعه حوزه مدنی برای ورود سیاه‌پوستان آمریکایی، زنان و یهودیان به جریان اصلی دموکراتیک استفاده کنند. در نهایت، این امر امکان‌پذیر است، زیرا حوزه مدنی مبتنی بر فردگرایی اخلاقی است. بنابراین، حوزه مدنی می‌تواند عدالت دموکراتیک و اجتماعی را توسعه دهد.

از دیدگاه اسکندر «برنامه قوی» جامعه‌شناسی فرهنگی اسکندر در حوزه مدنی توسعه یافته است و آن شامل شرحی پیچیده از چگونگی تناسب فرهنگ، ساختار و کنش اجتماعی است. در فصل بعد مباحثی در رابطه با توسعه چارچوب نظری سیاست‌های فرهنگی مطرح خواهیم کرد. با این حال، از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، حوزه مدنی، توانست آثار دورکیم را در قرن بیست و یکم توسعه دهد، در برخی از دشواری‌های آن اثر با سیاست در ارتباط است.

براساس دیدگاه اسکندر حوزه مدنی از عوامل سیاسی غافل نمی‌شود. او بیان کرد که هیچ چیز ضروری یا کاربردی در مورد گسترش وجود ندارد کدهای فرهنگی حوزه مدنی شامل افراد و موقعیت‌هایی می‌شود که قبلاً حذف شده‌اند. بنابراین، این بستگی به جنبش‌های اجتماعی دارد. با این وجود، این آثار اسکندر این حس وجود دارد که جامعه آمریکا ذاتاً عادلانه است. برخی گروه‌ها خود را از حوزه مدنی طرد کرده‌اند، اما این تصمیم اشتباه از سوی کنشگران سیاسی ارزیابی شده است. اسکندر گزارش خود را از نظر جامعه‌شناختی بی‌طرف معرفی می‌کند. با این حال، نظریه اصلاحات اجتماعی دورکیم، موقعیت سیاسی خود را قبول ندارند. او از نمونه‌های تاریخی و ساختار عمیق جامعه استفاده می‌کند، در واقع، نظریه اسکندر به ساختارهای عمیق فرهنگی جامعه در حوزه مدنی گرایش دارد. اگرچه او مخالف کدهای دموکراتیک جامعه است، به گونه‌ای که بخشی از دیدگاه دورکیم نیست، زیرا او ارزش خاصی برای حقوق فردی در قوانین دموکراتیک مقدس قائل است. او تصور می‌کند هیچ انسانی تا بحال به طور کامل از حوزه مدنی طرد نشده است. در حالی که ممکن است یک گروه از نظر تاریخی و احتمالی به عنوان "آلوده کننده" کنار گذاشته شود، قوانین جهانی سازی حوزه مدنی در برابر دیدگاه هر فرد مقاومت می‌کند. بنابراین، توجه به این نکته مهم است که اسکندر، تعاریف ضد دموکراتیک را از لحاظ نظری مطرح می‌کند، اما مطمئناً تصادفی نیست که تحلیل‌های او از جنبش‌های اجتماعی پیشرفته‌تر است. در حال حاضر، حوزه مدنی عمیقاً عادلانه است، و بنابراین هرگونه بی‌عدالتی احتمالی آن را تغییر نمی‌دهد، بلکه آن از بین خواهد برد. اگرچه ممکن است این اختلافات شامل خون، اشک، حتی پرسش‌های مربوط به زندگی و مرگ باشد، اما اختلافات سیاسی گرایش‌های عمیق و ضروری در حوزه مدنی دارند.

بنابراین، کار بنیادی دورکیم منجر به این شد که آثار مارکس و وبر تحت تأثیر جامعه‌شناسی سیاسی قرار بگیرد. در واقع، آن در جامعه‌شناسی سیاسی معاصر اهمیت زیادی دارد و دورکیم به ساختارهای اجتماعی اهمیت بسزایی می‌دهد. به عنوان مثال، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد فردیناند دو سوسور، یک شخصیت مهم در شکل‌گیری جامعه‌شناسی سیاسی معاصر است، به همین دلیل اهمیت کار او را در نظریه‌پردازی بررسی خواهیم کرد. در بخش ۱،۵ سیاست فرهنگی تحت تأثیر دورکیم بود. همانطور که الکساندر اشاره می‌کند، اگر هیچ تأثیر مستقیمی وجود نداشته باشد، نظریه دورکیم از نمادها در «نشانه‌شناسی» سوسور استفاده می‌کند. با این حال، مفهوم معانی نمادین در جامعه‌شناسی سیاسی معاصر اهمیت زیادی دارد، آن معانی توسط کنشگران اجتماعی مشخص می‌شود و چه تأثیراتی در شکل‌گیری هویت‌ها و دیدگاه‌ها در سراسر حوزه اجتماعی دارد. برای این منظور به کار میشل فوکو می‌پردازیم. بنابراین فوکو استدلال می‌کند آن هر آنچه را که برای مفهوم سیاست فرهنگی نیاز داریم به ما نمی‌دهد: به

ویژه، او اهمیت معانی فرهنگی را نادیده می‌گیرد. با این وجود، او به مفاهیم پیشین جامعه‌شناختی از قدرت و سیاست توجه می‌کند.

۱,۴ تعاریف فوکویی از قدرت و سیاست

با این وجود، فوکو از قدرت در مشارکت نظری جامعه‌شناسی سیاسی معاصر استفاده می‌کند. فوکو استدلال می‌کند که مخالف سیاست جامعه‌شناسی معاصر است: اگرچه او به طور فعال در فعالیت‌های سیاسی مختلف، از جمله کمپین‌های حقوق زندانیان و فعالیت‌های همجنس‌گرایان شرکت داشت، اما او استدلال می‌کند که در سیاست علاقه زیادی به اخلاق دارد. فوکو از نهادهای اجتماعی و سیاسی در سیاست معاصر اجتناب می‌کند.

در این بخش، ابتدا درباره تحلیل‌های فوکو از قدرت می‌پردازیم. اگرچه حکومت نئولیبرال یک رشته مهم و تأثیرگذار در جامعه‌شناسی سیاسی معاصر است. ما در بخش پایانی فصل به این تأثیر گسترده «سیاست فرهنگی» می‌پردازیم.

تحلیل قدرت فوکو

نظریه فوکو قدرت را انکار می‌کند و استدلال می‌کند که قدرت باید در عملیات‌ها و آثار آن تحلیل شود و نمی‌توان آن را در مجموعه‌ای نظام‌مند از مفاهیم مرتبط در نظر گرفت. بنابراین، او استدلال می‌کند که می‌تواند به وسیله «تحلیل قدرت» آن قدرت شناسایی کند. با این وجود، می‌توان نکات کلی را در مورد این تحلیل بیان کرد.

به نظر می‌رسد که فوکو آن مدل را «گفتمانی حقوقی» معرفی می‌کند که در آن قدرت در اختیار دولت و قانون است و برای نظم بر جامعه استفاده می‌شود. بر اساس این نظریه، قدرت شامل ممنوعیت قانون بر اساس قرارداد قانونی است، طبق گفته لیبرال‌ها، آن قانون سرکوبگرانه است و پلیس قصد دارد در سلطه طبقاتی از آن محافظت کند. به عقیده فوکو، تفکر درباره قدرت به معنای از دست دادن نحوه عملکرد است که در نهادها و گفتمان‌های سراسر حوزه اجتماعی استفاده می‌شود. فوکو قصد دارد درباره تحلیل قدرت در جامعه بپردازد و توانست اثراتی را به عنوان قدرت سیال، برگشت پذیر و نامرئی ایجاد کند. در مدل فوکو، قدرت ممکن است انواع خاصی از بدن‌ها و ذهن‌ها در حاکمیت نامرئی ایجاد کند. او معتقد است که قدرت کثرت‌گرا است: به نظر می‌رسد که بسیاری از افراد از آن استفاده می‌کنند. این نه توسط یک نخبه، و نه توسط یک پروژه فراگیر اداره می‌شود. با این حال، در بیشتر آثارش، فوکو از اصطلاح «قدرت» استفاده می‌کند. او بر این باور است که آن در روابط و هویت‌های اجتماعی نقش مهمی دارد.

فوکو معتقد است مفهوم قدرت از طریق دانش، به ویژه دانش علوم اجتماعی، شکل گرفت. او معتقد است که «گفتمان‌ها» اصطلاحی است که در نظام‌های دانش شبه علمی به کار می‌روند. در واقع، گفتمان‌ها معتقدند که «دانش متفاوت از مفهوم دیگر جهان است که به عنوان «دانش» جهان عینی شناخته می‌شود؛ مانند فوکو که بیان می‌کند دانش شامل جملاتی است که در سایت‌های نهادی مطرح شده است که آن طبق قوانین و رویه‌های مشخص ایجاد شد، بنابراین سخنرانان می‌توانند آنچه را که در آن زمینه خاص «واقعیت دارد»، بیان کنند. فوکو، پرسش‌هایی را در این زمینه